



نوید پورفرج امسال با فیلم «گوزن‌های اتوبان» به عنوان بازیگر در جشنواره حضور دارد.



بهترین سال‌های زندگی ما

رویای بیداری



شاپور عظیمی



سینما رفتن همواره عملی است از جنس رویا دیدن. چه آن زمان که در فضای تاریک سالن سینما فیلم می‌دیدیم، چه الان که هر گوشه‌ی خودش یک سالن نمایش است.

هیچ‌گاه در آن سال‌هایی که با انرژی فراوان از این سالن به آن سالن گز می‌کردیم، چه الان که حتی تماشای فیلمی که ۴ سال پشت خط اکران مانده، وجدی بر نمی‌انگیزد؛ سینما همچنان وجه رویایی‌اش را حفظ کرده است.

جشنواره فیلم فجر مثل سینمای سیاری است که هر سال از محله ما عبور می‌کند و ما هلهله‌کنان به دنبال این نمایش سیار می‌دویم، فیلم می‌بینیم، ذوق می‌کنیم و دایما در دلمان می‌شماریم که... یک روز دیگر از جشنواره گذشت و ما بی‌خبریم! و چند روز دیگر بیش به پایان این حکایت غریب سینمای ایران نمانده است.

امروز واپسین یادداشت از مجموعه یادداشت‌های جشنواره‌ای نگاشته می‌شود و ما می‌رویم تا سال آینده که معلوم نیست چه خواهد شد. اما رویای سینما را پایانی نیست و این کشتی به قول فلینی به راهش ادامه می‌دهد. یا به قول آنجلو پولوس بازیگران سیرک سینما به هنرنمایی ادامه خواهند داد.

فیلم‌ها می‌آیند و می‌روند اما ما نمی‌رویم، هستیم و سال به سال «نوروز» سینما را دنبال می‌کنیم. فارغ از تمام گیس و گیس‌کشی‌های مرسوم در چنین ایامی، به‌نظم باید فقط شش‌دانگ حواسمان را به فیلم‌ها بدهیم، به هیچ نقدی توجه نکنیم، از حواشی بگریزیم، سینما را هدف بگیریم، همچنان رویا ببینیم و در کپکشان سینما باقی بمانیم. ما ساکنان این جهان چشم‌نواز هستیم و چقدر باسعادتیم که سینما هست، جشنواره هست، فیلم هست و «بودن» هست.

پیش به سوی ستاره شدن نوید پورفرج

در میان موج قلب‌ها و آتش‌ها



نوید پورفرج در صفحه اینستاگرام خود هنگام اکران فیلم ببیدن از مخاطبان صفحه‌اش خواسته بود درباره فیلم نظر بدهند. از میان ۲۲۸ هزار دنبال‌کننده این صفحه که تا امروز ۱۸ پست آن را دنبال کردند، نزدیک به ۷۰ هزار نفر این پست کرده‌اند. بیش از ۳ هزار نفر زیر پست نظرشان درباره فیلمی که پورفرج در آن نقش بازی پرس پرورنده را بازی کرده بود نوشته بودند. در میان موج قلب‌ها و آتش‌ها یک دیالوگ شخصیت بازی پرس مورد توجه خانم‌ها قرار گرفته بود: دوست پسر مگه غیرتی می‌شه؟

میان نسل جوان بازیگرانی که در دهه ۱۳۹۰ بازی آنها مورد توجه قرار گرفته نوید پورفرج امکانات و لوازم بیشتری از ستاره‌شدن را در آستین دارد که به او کمک می‌کند بی در پی نقش‌های جوان اول را به او پیشنهاد کنند.

اما آنچه این گلوله شلیک شده به سوی موفقیت را بیشتر شتاب داد، لحظه شلیک بود. او در فیلم «مغزهای کوچک زنگ زده» برای نخستین بار کنار فرهاد اصلاتی و نوید محمدزاده بازی کرد.

میان همه فیلم‌های ایرانی که در طول ۲۰ دهه گذشته داستان‌شان به حاشیه‌های شهر و روابط خشن آدم‌ها در این محدوده می‌پرداخت، فیلم هومن سیدی از ابتدا قرار را بر خفن بودن بیشتر گذاشته بود. در دنیایی که فیلم برای خودش دست و پا کرد، دست و پا زدن پسری که با لباس

میلان و سیگاری پشت گوش بیشتر دیده شد؛ مثل بهمن مفید در قیصر که تک گویی اش در صحنه قهوه‌خانه به اندازه خود فیلم دیده شد، مثل چاقوبازی رضا بیک ایمانوردی در فیلم

«ضربت» که لاس شدن دست خیلی‌ها را در پی داشت. این فیلم‌ها بازیگران بزرگی داشتند اما مثل سحابی‌های کپکشان زایشگاه ستاره‌های دیگر شدند. پورفرج در فیلمی که اصلاتی تلاش می‌کرد و محمدزاده عرق می‌ریخت، خودش را عرضه کرد. او که پشتوانه کلاس‌های بازیگری امین تارخ را داشت و توسط سیدی به این ترکیب برای دیده شدن رسیده بود، سنگ تمام گذاشت.

در صحنه کند شده هجوم قهقهه به‌دستان او بهترین چشم و نگاه را دارد؛ چیزی که سینما را سینما می‌کند و صاحب آن نگاه را ستاره سینما. بازیگران نقش دوم همیشه امکانات

بیشتری برای بیشتر دیده شدن نسبت به ستاره‌های یک فیلم دارند. «مغز استخوان» فیلمی است که بهترین و بترتیب برای دیده شدن

پریناز ایزدیار را مهیا کرده بود. نقش زنی که به‌خاطر فرزندش تن به وصلت با هیولا می‌دهد. فیلم قدرت ایده اصلی را در کلافی از شخصیت‌ها و داستان‌های فرعی کم می‌کند.

اما صحنه‌هایی فراهم می‌کند که بازیگران فرعی بهتر دیده شوند،

چون نسبت به سرانجام قهرمان اصلی و داستان فیلم امکانات موجز و مؤثرتری دارند. باید قبول کنیم که در مغز استخوان نوید پورفرج با لیفتراک از بنز و پرایدی که پریماز ایزدیار و جواد عزتی سوارش بودند، جلو زد و فیلم برایش سکوی پرتاب دیگری شد. او دوباره ثابت کرد که برای حاشیه شهرها قهرمان مناسبی است.

اما او راهی روستا شد؛ روستایی حوالی زادگاهش. پورفرج در «زلالا» در نقشی با مشخصات کاملاً متفاوت با نقش امیر در «مغزهای کوچک زنگ‌زده» گلیم خودش و فیلم را از آب بیرون کشید.

یک فیلم ترسناک تجربی که عامل وحشت‌زای فرازمینی دارد. مسعود احمدی استوار ژاندمری در استانی‌کردنشین باید گره ترس و وحشت روستا را باز کند. فیلم در محافل گسترده

سینمای کردی و غیرکردی بسیار دیده و ستایش شد و در دهکده اقلیم کردستان پورفرج جایزه گرفت. او برای همین نقش در جشنواره سی‌ونهم فیلم فجر بعد از آبار نامزدی برای نقش مکمل، نامزد بهترین بازیگر نقش اول

مرد شد اما در کوران کرونا و صورت‌های پنهان پشت ماسک در جشنواره سی و نهم رضا عطاران برای «روشن» جایزه گرفت. نوید پورفرج در دوره‌ای از سینمای ایران گل کرده و بختش

گرفته که اغلب بازیگران نقش اول مرد مناسب برای نقش‌های اکشن و درام پا به سن گذاشته و در حال

پیدا کردن نقش‌های نوشته شده برای میانسالان هستند. او که هنوز در دهه سوم زندگی است جا

دارد که یک دهه نقش جوان اول را به‌راحتی بازی کند. تاس او که فعلاً خوش نشسته و آبار جلوی لیلا حاتمی بازی کرده در دو فیلمی که به جشنواره نرسید.

بازیگران فراوانی در سینمای ایران دوران درخشش

نوید پورفرج در دوره‌ای از سینمای ایران گل کرده و بختش گرفته که اغلب بازیگران نقش اول مرد مناسب برای نقش‌های اکشن و درام پا به سن گذاشته و در حال پیدا کردن نقش‌های نوشته شده برای میانسالان هستند. او که هنوز در دهه سوم زندگی است جا دارد که یک دهه نقش جوان اول را به‌راحتی بازی کند. تاس او که فعلاً خوش نشسته و آبار جلوی لیلا حاتمی بازی کرده در دو فیلمی که به جشنواره نرسید

کوتاهی داشته‌اند و در مقابل بازیگران اندکی همزمان شانس و امکان بروز استعدادهایشان را داشته‌اند. پورفرج امکانات و شانس دارد که دهه پیش‌روی سینمای ایران را به نام خودش کند، به شرط آنکه او به بهای خفن بودن خودش را در حاشیه‌ها متوقف نکند. در سینمای ایران که چرخ‌های فیلمسازی حرف اول را می‌زنند، بزرگ‌ترین بلای جان بازیگران جوان تکرار خودشان است.

در یکی از پست‌های صفحه اینستاگرام نوید پورفرج او در حالی که ۶ تنگه شدن عضلات میان‌نی بدنش به مخاطبان را یادآوری می‌کند مژده بازگشت به تنظیمات کارخانه می‌دهد.

در دنیای مخاطبانی که تا بازیگر مردی نقش دیوانه و معتاد را زیر پوستی و زیر گوشتی بازی نکند و لهجه‌اش را تغییر ندهد و زن پوشی نکند، بازیگر و هنرمند نمی‌گویند، نمایش آمادگی بدنی در حد صفحه اینستاگرام فروشندگان مکمل‌های بدنسازی نقض غرض است. او نباید فراموش کند شهرتش را مدیون یک نشئه‌بازی توپ با محمدزاده روی سقف‌خانه‌ای است که چشم‌اندازش بیابان‌های دورقوز آباد بود.

